

بسم الله الرحمن الرحيم

يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۳۹) مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۴۰) يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمْمَا فَيَسْقِي رَبُّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ (۴۱) وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السَّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ (۴۲)

در جلسه قبل بحث **اسم بی مسما** گذشت و این که روال قرآن روال فلسفی نیست؛ چون قرآن کتاب هدایت است و بحث نمی کند در این که چه چیز حق است و چه چیز حق نیست، بلکه در این بحث می کند چه چیز به درد می خورد و چه چیز به درد نمی خورد. لذا حضرت ابراهیم در محاجه می گوید: **قَالَ لَا أَحِبُّ الْأَفْلِينَ** (انعام: ۷۶)؛ من اصلاً آفل را دوست ندارم! البته این محاجه حضرت ابراهیم را می توان به صورت یک قیاس درآورد، ولی حضرت ابراهیم حکمت و کلام و فلسفه را به فطرت بشری می دوزد که من اصلاً دوست ندارم چیزی را که یک موقع هست و یک موقع نیست. یک موقع به فکر من است و یک موقع به فکر من نیست. این سبک حرف زدن را شما در کتاب فلسفی نمی بینید.

واحد قهار با هیچ عددی رفیق نیست

نکته دیگر این که واحد قهار واحد پوشاننده است. احدی نیست که دو هم کنارش بیفتد. خدا یا احد است، یا واحد قهار. هیچ موقع راجع به خدا نمی گوید: خدا واحد است و اگر هم بگوید، می گوید، واحد قهار است. قهر می کند با همه آحاد دیگر. این یک با هیچ عدد دیگری رفیق نیست. این مدل صحبت کردن قرآن است که مفصل گذشت.

ادب محاوره قرآن

از این آیه یک ادب محاوره هم می‌شود استخراج کرد و آن این‌که با کسی که اعتقاد اشتباهی دارد، ولی هنوز عنادش ثابت نشده، نمی‌شود گفت: قطعاً من درست می‌گویم و قطعاً تو اشتباه می‌کنی و در ضلال مبین هستی! این از ادب محاوره نیست و شاهدش را هم در قرآن می‌بینیم. اگرچه حرف پیغمبر این بود که **إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّنْ رَبِّي** (انعام: ۵۷)؛ دلیل من واضح است، ولی فعلاً با این شروع می‌کند که ببینید چه چیز بهتر است؟ تا یواش یواش حرفش را به کرسی بنشانند؛

مثلاً در ص ۴۳۱، آیه ۲۴ سبأ می‌گوید: **قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**؛ بگو چه کسی است از کل سموات و ارض دارد به شما رزق می‌دهد؟ **قُلِ اللَّهُ** و بعد می‌گوید **وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ**؛ ما یا شما بر هدایتیم یا بر ضلالت؛ یعنی یا ما داریم اشتباه می‌کنیم، یا شما. نمی‌شود هم ما اشتباه کنیم و هم شما! یا نمی‌شود هم ما درست بگوییم هم شما! با این‌که اعتقاد پیغمبر این است که من دارم با بینه حرف می‌زنم و منظورش این نیست که ما داریم اشتباه می‌گوییم و اساساً این (أَوْ = یا) برای تردید نیست، بلکه از ادب محاوره کردن است. ما هم باید این نوع محاوره کردن را یاد بگیریم. با این نوع محاوره طرف مقابل مقداری می‌نشیند!

قرآن رو به فرد دارد و خطاب به جامعه بشری

در آیه ۴۰ بحث اسم و معبودهای بی‌مسمای بود که نکاتی دارد:

اولاً دارد: **يَا صَاحِبِي السَّجْنِ**؛ ای دو مصاحب زندانی‌ام که از تشنیه به جمع تبدیل می‌شود؛ یعنی خطاب فقط به این دو زندانی نیست و بحث **مَا تَعْبُدُونَ مِّنْ دُونِهِ** است، انگار **کل بشریت** را دارد مورد خطاب قرار می‌دهد. این‌ها سیرهای از جزئی به کلی قرآن است.

مَا تَعْبُدُونَ مِّنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا

اگر فی الواقع انسان و معبود بشود اسم بی‌مسمای، عبادت هم می‌شود اسم بی‌مسمای. می‌بینید یک طرف انسان است و یک طرف معبود است و یک رابطه عبادی هم بین این‌ها برقرار است. قرآن می‌گوید: یک عده هستند که آدم بی‌مسمای هستند؛ یعنی اسم انسان روی این‌ها هست ولی بی‌مسماست و از معنای خودش خالی شده.

انسان بدون آدمیت امتیازی بر حیوانات ندارد

دنبال **ممیزات آدم** بگردید. اگر بحث خوردن و خوابیدن باشد، حتی خیلی از این بازی‌ها را حیوانات دارند.^۲

اگر آدمی به چشمست و دهان و گوش و بینی چه میان نقش دیوار و میان آدمیت

اگر ممیزات انسان قیافه و قد و هیکل و زور باشد، این جا آدم شده آدم بی‌مسما و از آن طرف وقتی دنبال

معبود بی‌مسما رفت.^۳ و برنامه‌هایش را از کس دیگری گرفت ... اگر فرعون می‌گوید: **فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى**

(نازعات: ۲۴)، فرعون که دیوانه نبوده که بگوید من شما را آفریده‌ام! من شما را بزرگ می‌کنم! اتفاقاً فرعون

خیلی آدم حسابی بوده و در روایات ما هم آمده که خیلی آدم متینی بوده و حرف‌های حسابی می‌زده و این‌که

می‌گوید **مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي** (قصص: ۳۸)؛ الهی غیر خودم برای شما نمی‌شناسم، منظورتان از **الله** چیست؟

اگر منظورتان کسی است که به شما برنامه بدهد، من خودم به شما برنامه می‌دهم. برنامه رشد و شقاوت و

سعادتتان را از خود من بگیرید! همین چیزی که در ادبیات طاغوتی به نام **خدایگان** مطرح است. منظور از

خدایگان این نیست که او ما را آفریده بلکه سعادت و شقاوت ما گره خورده به برنامه این! اگر برنامه‌های او را

عمل نکنیم درست است و اگر برنامه‌های او را عمل نکنیم درست نیست و این معنا را جا می‌انداختند.

عملی که بهره‌ای از حق ندارد هیچ نیست!

آیات می‌گوید: **وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا** (فرقان: ۲۳)؛ هر چیزی که عمل می‌کند

سراغش می‌رویم و آن را **گرد پراکنده** می‌کنیم؛ یعنی این عملاً کاری انجام نداده است. این‌که دارد در قیامت

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (زلزال: ۷-۸) و این‌که **وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ**

لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ (انبیاء: ۴۷) و این‌که

میزان و **ترازو در قیامت** می‌گذاریم، این‌ها برای مؤمن است ولی در مورد غیر مؤمن **فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا**

(کهف: ۱۰۵)؛ اصلاً اقامه وزن نمی‌کنند برایش وزنی نمی‌گذارند. او **حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ** (بقره: ۲۱۷) است؛ اصلاً او چیزی

نیست. او **هَبَاءً مَّنْثُورًا** و گرد پراکنده است. کاری نکرده!

قرآن می‌گوید اگر عبادت در این مسیر انسانی باشد، می‌خورد اجر دارد. ازدواج می‌کند، اجر دارد. می‌خواهد، اجر دارد. صدقه می‌دهد، اجر دارد. هر کاری بکند اجر دارد. برود یک عالمه پیتزا بخورد اجر دارد؛ چون که مسیر و جهت را درست گرفته. این یک انسانی است که دنبال یک معبود است و در این راه هم دارد حرکت می‌کند، ولی اگر کس دیگر که در مسیر نیست صدقه هم بدهد **وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا**؛ گرد پراکنده است و چیزی از توی عبادات غیر خدا در نمی‌آید.

باید آیات کنار هم بنشینند تا معلوم بشود. نه این که فکر بکنید کسی که مشرک باشد یا موحد نباشد، در دنیایش نتیجه نمی‌گیرد! نه! در دنیا نتیجه می‌گیرد. کسی که در دنیا دنبال فنون دانداری و کشاورزی باشد. موشک هم پرتاب می‌کند و جاهایی را هم فتح می‌کند. **مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ** (اسراء: ۱۸)؛ کسی که دنبال عاجله و این دنیا باشد، اتفاقاً به سرعت به او می‌دهند.

اعمالی که نتیجه ندارد

ولی بحث این است که آدم را در کدام بازه دارید نگاه می‌کنید؟ آدم را در بازه هفتادساله نگاه می‌کنید، یا آدم را در کل این مسیری که در پیش دارد می‌بینید؟! مسیری که به عمق ابدیت است. ابدیتی که امیر المؤمنین با آن عظمتش می‌گوید: **آه آه مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ وَطُولِ الطَّرِيقِ وَبُعْدِ السَّفَرِ وَعَظِيمِ الْمَوَدِّ**؛ آه از کمی توشه. اگر از این بازه دنیای عاجل نگاه می‌کنید اعمال نتیجه ندارد و **هَبَاءً مَنْثُورًا** است؛ فایده‌ای ندارد. قربت و تقریبی نمی‌آورد. بالا نمی‌برد. به قرآن نگاه می‌کنیم؛ چون این حرف‌ها تا مستند به قرآن نشود، به هیچ دردی نمی‌خورد، حتی اگر روایت داشته باشد^۴! خطوط کلی باید در قرآن بیاید. وظیفه قرآن تعیین خطوط کلی است.

شاهد این‌ها ص ۱۵۱ (اعراف: ۸)، ص ۳۲۶ (انبیاء: ۴۷)، ص ۳۶۲ (فرقان: ۲۳)، ص ۳۰۴ (کهف: ۱۰۳)، ص ۲۶۱

(ابراهیم: ۴۳)

میزان در ترازوی قیامت حق است

(اعراف: ۸): وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ آیه خیلی قشنگ است. نمی گوید،

ترازو حق است بلکه می گوید: وزن حق است.^۵ وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ! نه «والمیزان یومئذ الحق» در قیامت خود

واحد اندازه گیری حق است. هرچقدر حق داشته باشید، روی حق می گذارند و نشان می دهد که چقدر است.

هر چقدر از حق بی بهره باشی، عملاً هیچ چیز نیست؛ چون آن جا روز بروز حق است؛ حقیقت آدمها بروز می کند

و چیزهای دیگر فرو می شکند؛ مثلاً اگر این صدقه را برای خدا دادی. این سخنرانی را برای خدا کردی، در آن جا

یک حقیقتی دارد و اگر ریایی بود اصلاً هیچ حقیقتی ندارد؛ یعنی هیچ چیز نیست!

انبیاء: ۴۷: وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا

وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ؛ ما موازین قسط را در قیامت وزن می کنیم (ترازوهای عدل را وزن می کنیم) ترازوی قیامت دو

کفه ای نیست، یک کفه ای شاهین دار است! فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا؛ به هیچ کس ظلمی نمی شود و اگر کسی

مِثْقَالَ (هم وزن) حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ؛ به اندازه حبه ای خردل کاری کرده باشد، أَتَيْنَا بِهَا؛ ما آن کارش را می آوریم

وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ؛ و ما برای حساب و کتاب کفایت می کنیم. منتها به شرطی که کاری کرده باشد! یعنی در

قیامت باید این عمل دیده بشود.

از این جور اطلاق گیری ها نمی شود کرد؛ چون در اطلاق گیری باید به مشخصات و مقیّدات آیه نگاه کرد

نمی شود گفت که در فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ چون که «نفس» آمده و نکره در سیاق نفی است و مفید عموم است، پس

یعنی کار هر کسی را انجام می دهیم و مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ هم اطلاق و عمومیت دارد! نه! به این راحتی نیست!

فرقان: ۲۲: يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَحْجُورًا؛ فرشتگان می گویند: برو

گم شو! وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا (همان: ۲۳)؛ ما رو می کنیم حالا رو می کنیم به هر کاری

که انجام داده آدم مستکبر کسی که «لا یرجون لقائنا»؛ کسی که می گوید: قیامت نیست فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا او

را می کنیم گرد پراکنده! حالا که شد گرد پراکنده آیه ص ۳۰۴ را ببینید!

کهف: ۱۰۳: قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ

يُحْسِنُونَ صُنْعًا * أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا *

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا؛ می خواهید خبرتان بدهم از کسی که از همه زیانکارتر و بدبخت تر است؟ الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا؛ کسانی که سایشان دارد گم می شود در حیات دنیا؛ یعنی اصلاً در راه نیستند، ولی وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا؛ خودشان گمان می کنند دارند کارهای خوبی انجام می دهند؛ مثلاً داریم درس می خوانیم دیگر! ولی این درس خواندن گم است؛ یعنی اصلاً معلوم نیست برای چه دارد درس می خواند! آخرش آب تو آسیاب که می خواهد بریزد؟ می خواهد درس بخواند که پول هنگفتی دربیآورد که زندگی راحتی بکند! همین! بعد که چه؟ بعد ندارد، آخرش می میریم دیگر! ته آن یک زندگی حیوانی است.

واقعیت برخی حیوان بودن و سنگ بودن و مرده بودن است^۶

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ (کهف: ۱۰۵)؛ کسانی که آیات خدا را کافر شدند و همه

نشانه هایی را که خدا برای هدایت آورد، همه چیز را دیدند و انکار کردند، عمل اینها حبط می شود. در کجا؟ در این دنیا یا آن دنیا؟ در همین دنیا! اصلاً عملش در همین دنیا حبط است؛ یعنی هیچ نیست! گاهی قرآن می گوید: فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ (احزاب: ۱۹)؛ خدا عمل را حبط می کند و گاهی بیانش صریح تر است و می گوید: حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ عملش حبط شده، نه این که یک کاری کرده بعد خدا عملش را زده خراب کرده، بلکه اصلاً عمل حبط است و چیزی نیست و روز قیامت که می شود فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا (کهف: ۱۰۵)؛ اصلاً برای این اعمال وزنی اقامه نمی شود. این که وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ؛ مال اینها نیست! چون اینها اصلاً چیزی نیآوردند! اینها می شود عبادت بی مسما.

پس عبادت بی مسما، معبود بی مسما و عبد بی مسما داریم.

(ابراهیم: ۴۳): مَهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ

چون که حقیقت آدم به قلبش است. حقیقت آدم که به این دست و پا نیست! چون این می‌پوسد و تمام می‌شود. دست و پای برزخی هم این دست و پای مادی نیست. انسان یک هیكل برزخی پیدا می‌کند؛ مثل آن چه در خواب می‌بینید که باعث نمی‌شود با دیدن آن کله‌تان سنگین شود! آن جسم برزخی دست و پا دارد ولی جرمانی نیست. حقیقت آدم به قلبش است. این که می‌گویند: **الأعمال بالنیات**، نشان می‌دهد نیت کار قلب است. **مُهْطِعِينَ مُنْعِي رُؤُوسِهِمْ لَّا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ**؛ شتابان و سرافکننده در حالی که چشمانشان به هم نمی‌آید و قلبشان هواسست؛ یعنی هیچ چیز نیست و حقیقتی ندارند.

قلبشان، هواء و عملشان، هباء است.

(۴۰): ... **إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ**؛ این حکم نیست

مگر برای خدا (این حکم به ربوبیت برمی‌گردد که در جلسه قبل صحبت کردیم)

عبد برنامه‌اش را فقط از خدا می‌گیرد

أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ؛ امر کرده جز او را عبادت نکنیم (**عبادت** هم به معنی دولا راست شدن نیست بلکه به

معنی **برنامه گرفتن** است) **ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ**؛ این مسیر توحیدی که حضرت یوسف ترسیم کرده این مسیر درست و قیّم است.^۷

در این آیات با این موج توحیدی که حضرت یوسف راه انداخته **ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ**؛

ولی اکثراً نمی‌فهمند. نمی‌دانند که اگر به این مسیر توحیدی تمسک بشود و این که برنامه‌ها را خدا بدهد، همین به درد می‌خورد و این که برنامه را از سیاستمداران و عرف اجتماعی نگیرند و فقط در منطقه‌ی فراغها از عرف و مشورت و فکر برنامه بگیرند.

(۴۱): **يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ**

الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ *

وقتی حضرت یوسف این موج توحیدی را راه می‌اندازد، می‌رود سراغ تأویل رؤیا. و خبر بد را هم مستقیم نمی‌گوید که شما ساقی می‌شوید، اما جنابعالی را دار می‌زنند و از کلهات می‌خورند بلکه می‌گویند: **أَمَّا أَحَدُكُمْ؛** تعبیر خواب یکی این است **وَأَمَّا الْآخَرُ؛** و یکی این است. این خبر را به تدریج می‌دهد.

(۴۱): ... **أَمَّا أَحَدُكُمْ فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا؛** (به کلمه رب در این عبارات دقت کنید. این جا به معنی ملک و فرعون است) یکی از شما آزاد می‌شود پیش خدایگانش می‌رود و ساقی شراب ملک می‌شود. **وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُضَلَّبُ؛** اما دیگری به دار آویخته می‌شود **فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ؛** پرنده‌ها از کله‌اش می‌خورند. **قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ؛** این که استفتا کردید همین است و این انجام شد و تمام است؛ چون که در روایت است که تا حضرت یوسف چنین تعبیری می‌کند، می‌گوید: شوخی کردم من اصلاً چنین خوابی ندیدم و حضرت می‌گویند: **قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ؛** همین که گفتیم! این فرق تأویل رؤیاست با معبرین معمولی! شما اگر به معبر خواب بگویید که سر کارت گذاشتم! می‌گوید: ما را مسخره کردی؟! اگر بگویی یک جور دیگر خواب دیدم، می‌گوید تعبیرش چیز دیگری می‌شود. ولی این علم تأویل خوابی است که حضرت یوسف از خدا آموخته است؛ **عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ (۱۰۱)؛** خدا تأویل حدیث به من یاد داده؛ برای همین می‌گوید: **قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ؛** آن چه که استفتا کردید اتفاق می‌افتد.

(۴۲): **وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ** معنی اصلی «ظن» به معنی گمان کردن است، اما در قرآن به کرات به معنی یقین استعمال شده، لذا معنی این آیه **وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ؛** ^{۱۰} می‌شود «دانست و یقین کرد» شاهد آن هم در قرآن آیه ۴۶ سوره مبارکه بقره است: **وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ؛** از نماز و صبر کمک بگیرید؛ یعنی واقعاً کسی بایستد سر سجاده و از خدا کمک بخواهد **وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ؛** این کار خیلی کار سختی است **إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ؛** مگر بر آدم خاشع. خاشع چه کسی است؟ **الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ؛** آیا خاشع به این معناست که گمان دارد که بالاخره خدایی هم هست؟! اگر این باشد که با محتوا سازگار نیست، بلکه به این معناست که: کسانی که یقین دارند ^{۱۱}

ذیل آیه ۴۲ سوره یوسف روایاتی است که فی حد نفسه روایات بدی نیست، ولی به آیات نمی‌خورد.

وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ؛ به کسی که می دانست نجات می یابد گفت: رفتی پیش ملک

یادی از ما بکن! مثلاً یک پارتی بازی کرد.

بنده مخلص را شیطان راهی نیست

بنده مخلص به بنده‌ها متوسل نمی شود

فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ را چند جور می شود معنا کرد:

۱- شیطان یاد پروردگارش را از او برد و خدا عقوبتش کرد فَلَبِثَ فِي السَّجْنِ بضع سنين؛ ۹ سال دیگر خدا او را در زندان نگه داشت. ۲- (این معنا به دلیلی به ظاهر نزدیک تر است) اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ؛ برو یادی از ما بکن و این نه به معنی پارتی بازی که دادخواهی است که شاهد آن در آیات هست. فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ (در این جا دو ضمیر داریم یکی در انساه و یکی در ربه و دوتا ذکر داریم: یکی در اذکرنی (یعنی ذکر این زندانی پیش فرعون) و یکی در ذکر ربه) فَأَنسَاهُ؛ شیطان فراموشاند. چه کسی را؟ از یاد زندانی! چون ضمیر به اولین جایی که می تواند باید برگردد فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ؛ شیطان از یاد آن زندانی برد که یاد یوسف را نزد فرعون بکند، نه این که از یاد یوسف یاد پروردگارش را برد! و چون یادش رفت که به ملک درباره یوسف بگوید، طبیعتاً فَلَبِثَ فِي السَّجْنِ بضع سنين؛ باز یوسف ۹ سال دیگر در زندان ماند!

این نوع معنا کردن هم به خود آیه می خورد؛ چون هردو ضمیر به زندانی می خورد و در نوع معنا کردن اول، ضمائر با مرجع ضمیرها همگون نیست، جالب است که با این ترجمه‌ی اشتباه، روایت هم درآمده، در حالی که یوسفی که دارد سراسر توحید می گوید، وقتی می رسد به این جا می گوید: وقتی رفتی هوای ما را داشته باش! این که درست نیست! چون اولاً یوسف جزء عباد مخلص است و اصلاً از منطقه پروازی شیطان خارج است. اگر بگویند شیطان بر یوسف تسلط دارد، با بحث عباد مخلص در همین سوره آیه إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ (۲۴) سازگار نیست. پارتی بازی هم نیست بلکه دادخواهی است. منتظر عفو ملوکانه هم نیست. یوسف برای آبروی

خودش دادخواهی می کند، پارتی بازی هم نمی کند و می گوید: چرا مرا این جا انداخته اید؟! و این اشکالی هم ندارد.

آیه ۵۰ همین سوره را ببیند دارد:

وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ؛ وقتی رفتند تعبیر رؤیا را به ملک گفتند، ملک گفت بیاوریدش پیش من فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَيَّ رَبِّكَ؛ وقتی فرستاده پیش یوسف آمد، اصلاً یوسف از زندان بیرون نیامد. یوسف دنبال بیرون آمدن از زندان نبود! او دنبال دادخواهی اش بود و گفت برگرد برو فَاَسْأَلُهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ؛ اول تکلیف آن صحنه را مشخص بکن که ما را بی خودی انداختید زندان! آبروی ما را ریختید و گفتید این نظر سوء به زنان مصر داشته! تا تکلیف من معلوم نشود، بیرون نمی آیم!

به این همگونی های قرآن دقت بکنید! این آیه را بگذارید کنار آیه ۴۵: وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا؛ یکی از این دو تا که نجات پیدا کرده بود وَاذْكُرْ^{۱۲} بَعْدَ اُمَّةٍ؛ بعد مدتی یادش می آید که یک نفر بود که در زندان تعبیر خواب می کرد. این که این جا فَاَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ می گوید یادش رفت، آن جا می گوید: وَاذْكُرْ و این ها با هم همگون است و با رعایت همگونی قرآن اولاً شأن یک نبی محفوظ می ماند؛ چون نبی همه حرفش توحید محض است. نبی دعوت به توحید می کند. اصلاً قبل از این که تعبیر رؤیا بکند دارد این معارف را می گوید، بعد آیا وقتی به تعبیر رؤیا می رسد بگوید: هوای ما را داشته باش!؟

حالا این روایت را نگاه بکنید! ممکن است این روایت در نوع خودش چیز خوبی باشد، ولی به آیه ربطی ندارد! و شاهدهی بر این آیه نیست!

بحار، ج ۱۲، ص ۳۰۱: قال الله فَاَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ (به همان تعبیر منفی گرفته که ما قبول نداریم) فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ، قال فأوحى الله إلى يوسف في ساعته تلك يا يوسف من أراك الرؤيتك التي رأيتها؟ چه کسی رویایی را که اول بچگی دیدی به تو نشان داد؟ قال: أنت يا رب! قال فمن حبيب إلى ابيك؟ که تو را محبوب قلب بابایت کرد؟ قال أنت يا رب! قال فمن وجه إليك السيارة التي رأيتها؟ وقتی در چاه بودی چه کسی کاروان را به طرفت برگرداند؟ قال أنت يا رب! قال: فمن علمك الدعاء الذي دعوت به حتى جعلت لك من الجب

فرجا؟ که این دعا را به تو یاد داد که از ته چاه درآمدی؟ قال أنت يا رب! قال: فمن جعلك من كيد النسوة
 مخرجاً؛ که تو را از کید زنان نجات داد؟ قال: أنت يا رب! قال: فمن أنطق لسان الصبي بعذرک؟؛ چه کسی زبان
 آن بچه را باز کرد که شهادت بدهد؟ قال: أنت يا رب! قال: فمن صرف كيد امرأة عزيز نسوة؛ چه کسی کید زنان
 را در مجلس برگرداند؟ قال: أنت يا رب! قال: فمن ألهمك تأويل الرؤيا؟؛ که تأویل رؤیا به تو یاد داد؟ قال: أنت يا
 رب! قال فكيف استغثت بغیری و لم تستغث بی؟؛ رفتی به کس دیگر استغاثه کردی؟ وتَسئَلنی أن أَخْرِجَكَ مِنَ
 السجن؟ أملتَ عبداً مِنْ عِبَادِي؟؛ امیدوار به بنده شدی؟

این روایت در نوع خودش قشنگ است که واقعاً چه کسی از بچگی تو را رزق داد؟ حالاچه؟ بازهم خدا!
 لذا این روایت به فضای آیه نمی خورد! و نمی شود روایت را قبول کرد ولی این هست که **تَلَكِ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا**
بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ (بقره: ۲۵۳)؛ بین انبیاء تفاوت هست. یکی غرق توحید است مثل ابراهیم که در روایت هست که
 وقتی او را در منجنیق می اندازند، وسط زمین و آسمان جبرئیل می آید که حاجتی داری؟ می گوید: **أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا؛**
 از تو نه! میکائیل می آید و می گوید: همه باران ها به دست من است، می خواهی بفرستم همه آتش ها خاموش
 شود؟ می گوید: با تو کاری ندارم! ملک باد می آید، می گوید: نه! جبرئیل می آید می گوید: اقلأً اگر پیغامی داری
 بگو به خدا بگویم؟ می گوید: **عِلْمُهُ بِحَالِي حَسْبِي عَنْ مَقَالِي؛** همان خودش می داند. حتی وقتی عزرائیل می آید
 جانش را بگیرد، می گوید: به تو نمی دهم! میان پیامبران یک کسی مثل ابراهیم است که هیچ استعانتی از کسی
 ندارد. درست است که ابراهیم را با یوسف نمی شود مقایسه کرد. ابراهیم کلاً فرق دارد. او شیخ الانبیاء است. به
 پیغمبر می گوید: **فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ** (آل عمران: ۹۵)؛ از ابراهیم تبعیت بکن! ابراهیم برای خودش قطبی است.^{۱۳}

صلوات!

۱. گفتیم که «ی» در صاحبی علامت تثنیه است نه ضمیر متکلم که یعنی ای دو مصاحب زندان، نه ای مصاحب من!
 ۲. هم این که تلویزیون فوتبال فیل ها را پخش می کند؛ یعنی این کار کار فیل هاست! پس بازی جزء ممیزات آدم نیست! اگر آدم آدم شد، آن وقت فوتبال و
 غذا خوردنش هم با مسمما می شود، ولی اگر آدم از آدمیتش تهی بشود و دنبال ممیزاتش از حیوانات نرود، کار او با کار حیوانات هیچ فرقی ندارد و هیچ کار او
 علامت انسان بودن نیست.
 ۳. بحث ربوبیت را مفصل در جلسه گذشته گفتیم که یعنی برنامه را از که بگیریم؟!
 ۴. البته من دشمن روایت نیستم ولی ...

۵. ترازوی قیامت یک شماره‌انداز دارد که روی کیلوگرمش نوشته: حق! یک price دارد که آن نیت است. نمی‌گوید: ترازو حق است بلکه می‌گوید واحد سنجش حق است؛ یعنی شما چند حق می‌ارزید؟! هرچقدر در حق داری حرکت می‌کنی، همان قدر حق هستی! و الا ضربدر کسینوس و آلفا می‌شوید! چون میزان مؤلفه حق باید در بیاید.
۶. بارها گفته‌ام قرآن سراسر کتاب ادب است، کتاب توهین کردن نیست و اگر می‌گوید: یک عده هستند که این‌ها اولی‌ک کالائغام بل هم أضل (اعراف: ۱۷۹)؛ این‌ها حیوانند و از حیوان پست‌تر هستند، یا کالجِجَارَهْ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً (بقره: ۷۴)؛ مثل سنگ هستند، بلکه از سنگ بدترند. یا می‌گوید: إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى (نمل: ۸۰)؛ این‌ها مرده هستند و هی مرتبه این‌ها را پایین و پایین‌تر می‌آورد بحث فحش دادن نیست، بلکه واقعیت این آدم این است! یعنی اگر چشمی باشد که این‌ها را ببیند، این‌ها را واقعاً حیوان و سنگ و مرده می‌بیند و آن روزی که قرار است حق ظهور کند، این‌ها حیوان و سنگ و مرده دیده می‌شوند.
۷. اگر بعضی می‌گویند چرا مسلمین این قدر بدبخت هستند؟ این به خاطر این است که دین قییم است ولی در آیات داریم که دین باید اقامه بشود: أَنْ أُقِيمُوا الدِّينَ (شوری: ۱۳)؛ اقامه دین لازم است و این مثل نماز است، آیات قرآن با هم سازگار است، آیا نمازی که ستون دین است را تا حال گفته بخوانید! همه‌اش اقیموا الصلاة است؛ یعنی حالا که نماز ستون است، پس ستون را اقامه کنید. این واقعاً ستون است و اگر زیر جایی بگذارید واقعاً اقامه می‌کند، اما اگر ستون را یک گوشه بخوابانید هر چقدر هم تزئینش بکنید فایده‌ای ندارد!
۸. قُضِيَ وَ قُضِيَ؛ یعنی کار تمام شده. درباره حضرت مریم هم دارد وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا (مریم: ۲۱)؛ یعنی این تمام‌شده است و تو بچه‌دار می‌شود.
۹. باید یک زمانی بحث خواب به لحاظ فلسفی و قرآنی باز بشود.
۱۰. در جایی دارد إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا (یونس: ۳۶)؛ گمان به درد نمی‌خورد. این‌جا معلوم است که «ظن» به معنی گمان است و در جاهایی «ظن» به معنی یقین کردن است. در استعمال عرب هر دو معنی وجود دارد. باید فرهنگ قرآنی آیه در بیاید تا بتوان معنی کرد.
۱۱. در بحث الدِّينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا (یونس: ۱۵) داشتیم که این‌ها امید به لقاء ندارند؛ یعنی که آدم باید امید به لقاء داشته باشد که اگر امید نداشته باشد فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا (کهف: ۱۰۵)، پس مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ؛ یعنی اعتقاد به این‌که قیامت هست.
۱۲. مراحل تصریف اذکر: ذَکَرَ < اذتکر < اذکر < اذکر < اذکر
۱۳. متأسفانه در این فیلم مزخرف ابراهیم شخصیت حضرت ابراهیم را به شدت تنزل داده، کسی که حتی در میان پیامبران خاص است!